



ابن بطوطه

سخنی چند در سرگذشت او

بقلم محمد

(میرزا محمد خان بهادر)

معدودی از سیاحان قدیم میتوانند با ابن بطوطه ادعای همسری نمایند چرا که مشارالیه مدتی مدید از حیات خود را بسیر و سیاحت گماشت و رغبتی که سیاحت داشت هرگز کم و کاستی نمیافت. اسم صحیح وی ابو عبدالله محمد بن عبدالله است و اصلاً از اهالی طنجه بوده است. متجاوز از سی سال علی‌الاتصال سیاحت میکرد و تخمین شده که در ظرف آن مدت بیش از هفتاد و پنج هزار میل راه طی کرده آسیای وسطی را در نوردیده و بسطنطنجه رسیده و از آنجا بروسیه حرکت و باقصدی شمال مسافرت نمود تا سرطولوع آفتاب را در نصف شب انکشاف نماید و محض اینکه شهادت خود را دربارهٔ مناسه و زنگبار مرتفع سازد بساحل افریقا سفر نموده و چهار مرتبه بحج رخت. از راه خشکی رهسپار هند گردیده در آنجا الطاف و مکارم پادشاه ملون الزاج مغول یعنی محمد تغلق را نسبت بخود جلب نمود و او را بسمت قاضی دهملی معین کردند. از دهملی ویرا بسفارت چین فرستادند و در عرض راه، سیلان و جاوه و سوماترا را تماشا کرد ولی باین مطلب اکتفا ننموده و همینکه باز بدهملی حرکت میکرد مسافرتی طولانی و خطرناک بافریقای مرکزی نمود و حال آنکه چندین قرن آن صفحه از انظار عموم سیاحین مخفی و مستور مانده و کسی در آنجا سیاحت نکرده بود. مشارالیه رغبتی وافر بسیاحت داشت و ابدأ خاطرش بسکون و اقامت راضی نمیشد و همواره مشتاق بود که مسکن خود را تغییر داده حالات ابناء نوع را ملاحظه نماید و بی شبهه مسافرتی باقوافل بمکه و ایران و هندوستان بسی کارش را آسان میکرد و چنین فرصتی باومیداد. مخاطرات راه کمتر از آن بوده که ترصد میرفت و اگر چه ابن بطوطه بعضی اوقات خود را دچار عسرت و مشقت میافت ولی از قرار معلوم غالباً با فراغت خاطر و راحت مسافرت میکرد و چون مهمان نوازی میان مسلمانان خیلی شیوع داشت هر مسلمانیکه از جبل الطارق تا کاتون سفر میکرد بی شبهه مورد لطف و محبت میشد از اینرو هر جا که دین اسلام شایع بود او را می پذیرفتند و پیشک اطوار حمیده و علم و معرفتش بحالات انسانی و حکایات غریبه که در باب مشهودات خود داشت در تمام دنیا ویرا محبوب قلوب میساخت. در سنه ۷۲۶ هجری که سیاحت مبادرت نمود و در دو قارهٔ از قارات سه گانه که آنوقت مکشوف بود منهب مزبور بدون هیچ ممانع و معارض ترویج یافته و اسلامیان بر ایران و عربستان و هندوستان سلطنت داشتند و در چین نیز دین مبین اشاعه می یافت، جمیع قطعات مکشوفهٔ افریقا تحت سلطنت اسلام بود و هیئت دانان و منجمین و اطباء شهر عرب اساس علوم جدیده را میگذاردند و حتی امید داشتند که فرنگستان نیز در حوزه اسلام داخل شود چونکه اسپانیا و سیسیل را مسلمانان مفتوح کرده بودند و خوانین مسلمان بر قطعات جنوبی روسیه حکمرانی و فرمانرمانی داشتند.

ابن بطوطه مسافرت‌های خود را چنین آغاز نمود که از طنجه بفاهره مصر رفته و از آنجا بقلسطن رهسپار گشت - بعد از ملاحظه قبور اولیاء و بیت اللحم و بیت المقدس و سایر نقاطیکه اهمیت مذهبی داشت بسمت مکه روانه گشت و از جمله بلاد عیدینه که تماشاکردن جف اشرف بود که اعراب آنرا مشهد علی مینامیدند و نظر بشرافت و کرامت آن مکان شریف، غالب حاجتمندان بدانجا روی آورده اجابت دعوات خود را استدعا میگردند. ابن بطوطه ترتیبات دخول آنجا را شرح داده و میگوید در آن قبه مبارکه سه قبر هست که گمان میکنند یکی قبر آدم و دیگری قبر نوح و سومی قبر علی علیه السلام میباشد و از روضه مزبوره کراماتی ظاهر میشود و از آنجمله اینست که شب ۲۷ رجب کلیه اشخاص فالج از عراقین و خراسان و بلاد فارس و روم در آنجا جمع میشوند و عده آنها بسی الی چهل نفر میرسد و بعد از عشاء آنها را روی ضریح مقدس میگذارند و بتلاوت ادعیه مشغول میشوند و همین که نصف یانث شب گذشت همه آنها تندرست شده برمیخیزند و صدای خود را به لاله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بلند میکنند و من خودم این امر را از زقات شنیدم ولی در آنشب که آنرا لیلۃ الحیا میگویند حضور نداشتم و در مدرسه الضیاف سه نفر فالجرا دیدم که یکی از ارض روم و دیگری از اصفهان و سومی از خراسان بودند و همینکه از حالشان پرسیدم بمن خبر دادند که شب لیلۃ الحیا را درک نکرده‌اند و منتظرند که سال آتیه آنرا درک نمایند و شب مزبور مردم از بلاد عیدینه بدان جا روی میآوردند و تاده روز بازار بزرگی در کار و جاری است. از نجف بیصره آمده و میگوید که دو میل دور از بصره بنای عالی مانند قلعه دیدم و پرسیدم که چیست گفتند که مسجد علی بن ابیطالب علیه السلام و یکی از بهترین مساجد میباشد. اهالی آنجا فقط نماز جمعه را در آن مسجد بجا میآورند و سایر ایام دروازه آنرا می بندند و در این مسجد قرآنی هست که خلیفه عثمان رضی الله عنه در وقتیکه ویرا کشند میخواند و اثر خون وی در صفحه که آیه فسکیفیکهم الله و هو السميع العليم در آن میباشد پیدا است .

از بصره بطرف ایران آمده وقتشنگی و آبادی بلاد ایران را خیلی ستوده و مخصوصاً در باب اصفهان شرحی بلیغ گفته است . از آنجمله میگوید اصفهان از بلاد بزرگ و قشنگ است مگر اینکه حالا خراب شده و غالب این خرابی از فتنه ایست که میان سنیان و شیعیان رخ داده و هنوز باقیست و همواره در جنگ اند. میوه جات در آنجا بسیار است و از آنجمله زردآلو است که نظیر ندارد و آنرا قمرالدین مینامند و خشک کرده ذخیره میکنند و نیز هلو است که از حیث خوش طعمی و بزرگی مانند ندارد و انگور خوبی نیز در آنجا بدست میآید و خربوزه در آنجا هست که سوای خربوزه بخارا و خوارزم در دنیا نظیرش نیست و پوستش سبز و داخلش سرخست . اهل اصفهان خوش صورت هستند و رنگشان سفید سرخگون میباشد و شجاعت و بزرگی منشی و کرم دارند و در باب غذا خیلی بایکدیگر همچشمی میکنند و در این باب اخبار غریبه مذکور است مثلاً شاید یکی از آنها رفیق خود را دعوت میکند که بیا نان و ماس بخوریم (ماست را بطوریکه تلفظ میکنند نوشته است) و همینکه باوی رفت انواع اغذیه عجیه باو میدهد و بمن گفتند که يك طايفه ديگري را دعوت نموده و غذای خود را با آتش شمع پختند و طایفه ديگر ضیافت داده غذای خودشان را با برشم طبع کردند و حمام عجیبی در آنجا هست که فرش زمینش رخام است و برای عموم مردم مفتوح شده که هر کس در آنجا برود ابتدا اجرتی از او نمیگیرند. علماء آنجا راهم خیلی ستوده و کراماتی از آنها ذکر کرده که این مختصر گنجایش آنرا ندارد.

بعد از اندک مدتی باز مصمم گشت که حج برود و این مرتبه تا مدت سه سال در مکه توقف نمود

ولی طول اقامت موافق طبعش نبود و دیری نگذشت که بساحل شرقی افریقا رفت و در عدن پیاده شده بر که‌های بزرگ را ملاحظه کرد و در مباحثه و زنگبار هم توقف نمود. در خصوص وحوش و نباتات آنجا بیاناتی عالمانه نموده و در باب اینکه احتمال دارد درخت نارجیل اهمیت تجارتمی تحصیل نماید آراء خود را اظهار کرده است.

از جمله حکایات نفیسی که بیان کرده یکی راجع بشیخی مقدس میباشد و مگویند بعضی از ملاحده اعتقادی بقضا و قدر نداشتند بامشارالیه مکابره میکردند و روزی شیخ بدیشان گفت شما معتقد هستید که انسان فاعل مختار است. اگر چنین باشد هر گاه میتوانی از اینجا حرکت کنی بدبختان دیدند که شیخ آنها را تسخیر کرده و تمام روز در آفتاب سه‌زان مانده و قادر بر حرکت نبودند. هنگام مغرب شیخ ایشان را مستخلص ساخت و مرخص فرمود که بروند و اگر چه حزن و اندوه در قلوبشان ساری بود ولی عاقلتر از بیشتر شده بودند. ابن بطوطه از ساحل افریقا بخلیج ایران سفر کرد تا مفاصل م و از یدر مشاهده کند و سپس بر بستان رهسپار گردیده و بار سهیمه معظمه رفت و ساعی شد که کشته بدست آورده به هندوستان برود ولی چون حصول مقصود نایل نشد از بحر احمر عبور کرده و از راه خشکی برود نیل رفت. این مسافرت خیلی پرخطر و زحمت بود ولی مشارالیه زحمات و صعوبات را بر خود هموار ساخت. بعد از آنکه استراحت باز سیاحت ممالک عثمانی پرداخت و از بحر اسود گذشته بر وسیه رفت و خان جلیل‌الشان او را بگرا که بر تور اینان سلطنت داشت ملاقات نمود. در اینجا خیلی از که‌تاه بودن شهبای شمال متعجب گردید. در آنوقت ماه رمضان بود و هنوز نماز عشاء را نخوانده بود که نصف شب رسید و با وجودیکه تعجیل میکند معینا هنوز نماز نافله را تمام نکرده بود که فجر مدمید. چندی نگذشت که ابن بطوطه را بامهریتی که خلیف، موافق طبعش بود فرستادند یعنی شاهزاده خانم یونانی که بقصد یکی از خوانین مسلم درآمده بود باسلامبول مراجعت مینمود که والدین خود را ملاقات کند و از این سیاح بردل خواستند که بامشار الیها همراهی کند. ابن بطوطه که خود همواره راغب ب سفر بود این فرصت را غنیمت شمرده و بصاحبت شاهزاده خانم مسافرت نمود. در اسلامبول امیراطور (اندز ایکس) او را با کمال محبت پذیرائی کرده و از حکایات دلچسبی که ابن بطوطه در باب اماکن متبرکه و بیت المقدس میگفت خیلی مشغوف و متعجب گردید. ابن بطوطه در کتاب خود عجایب و غرایب اسلامبول و قصور عیدیه و معابد و خانقاه و علوم و فنون آنجا را مفصلا شرح داده است و گویا چندان بخاطرش خطوط نیکم ده که شهر مزبور در کمتر از یکقرن بدست همکیشان خودش مفتوح و مسخر میشود. از صدای ناقه‌سی که همواره در آنجا بگوش میرسد مکرر میشد زیرا که گوش اهالی مشرق چندان بدان صدا آشنا بود. سیاح معظم هنوز مایل بود که بیشتر برود و لهذا با کاروانیکه از راه بلخ و کوهستان کابل به هندوستان میرفت ملحق گشت و در ماه محرم سنه ۷۳۳ بعد از آنکه جان خود را از مهالك گردنه هندوکش سلامت برد به پنجاب رسید. مشارالیه اولین نویسنده‌ایست که این اسم جدید را بجای مزبوره که سابقاً قفقاز هندو نامیده میشد داده و وجه این تسمیه آنست که افغانها در حدود افغانستان بجایول و غارت مبادرت میکردند و هنوز را اسیر کرده بافغانستان میردند ولی مهالك و مخاطرات این کوهها باندازه بود که ندره کسی از آن اسراء سلامت میرفت بلکه همه آنها میردند.

در دهلی فصاحت کلام و بلاغت لسان وی الطاف پادشاه محمد تغلق را جلب نمود و اعلیحضرت معظم او را قاضی دهلی ساخته و سالی چهار هزار و هشتصد تومان باو میداد و انعامی لایق بر آن مزید میکرد. ابن بطوطه مدتی هشت سال در اینجا ماند و در کتاب خود تفصیلا بمسوطی

از بابت هندوستان در آن وقت نوشته است از جمله غرایبی که در آنجا مشاهده کرد دستۀ بازیگران بود که روی بتد راه می‌رفتند و خودشان را در هوا معلق می‌ساختند و این بازی بطوری در نظرش غریب بود که تقریباً غش کرد و همچو اشاره نموده که بازیگران مزبور ناظرین را جادو میکنند.

چنانکه سابقاً گفتیم طول اقامت باطبع وی موافقت نداشت و لهذا عزم خود را بمسافرت جزم نمود ولی پیش از هزار تومان مدیون بود و گذشته از آن در برخی احتمالات و دسایس خطرناک نیز دخالت داشت بنابراین همینکه سلطان هند بوی تکلیف کرد که بسفارت چین برود خیلی مسرور گردیده و در سنه ۷۴۳ هجری با کمال جلال و احتشام روانه شد. در هندوستان هر جا که قوانین مغول اجراء نمی یافت مسافرین و عابریین سلامت و امنیت نداشتند و سفر وی بکالیکوت مخصوصاً خطرناک بود ولی بدترین مصیبتی که بر وی وارد شد آن بود که جهازی که هدایا و تحفه را برای امپراطور چین حامل بود غرق شد. معیناً این بطوطه صلاح ندانست که بدھلی برگردد و این خبر مشوم را با آنجا برد، بویژه که در آنجا اعتباری برای خود باقی نگذارده بود. بنابراین عازم شد که باز عمر خود را از سر بگیرد و پس از چند تغییر و تبدیل بجزایر (مال دیو) رفته و چنانکه امیدوار بود ملاحظه کرد که کسی قبل از وی آنجا راسیاحت نکرده است. زود خودش را بدانجا آشنا ساخته و میان درختان نارگیل و مزارع برنج مسکین گزیده و یکسال اقامت ورزید. چهار زن را در آنجا تزویج کرده و قاضی هم شد ولی شوق سیاحت خیلی در وجودش شدت داشت و در سنه ۷۴۵ هجری زنهای خود را بعد از این که طاق سفر ندارند طلاق گفته روانه سیلان شد. مسافرتهای او در سیلان قدری مبهم است ولی تفصیلات متداوله را از بابت حیوانات مخلقه و انواع و اقسام بوزینه و زالوهای زهر دار مندرج داشته است و دلچسب ترین حکایتش در آنجا همان تماشای قدم حضرت آدم علیه السلام است که در آنجا نقش گرفته و میگوید یازده و جب طول آنست و از راهیکه خیلی خطرناک بود از کوه گذشته و با کمال دقت و صحت طرق و راههایی که روی کوه برای سیاحت درست کرده بودند ذکر کرده است. از سیلان بجنوب هندوستان رفته و در مدورا توقف نمود و بعد از زحمت زیاد به چتیاگانگ رسیده و بر حسب عزمی که داشت کشتی گرفت و بچین رفت. در عرض راه در سوماترا پیاده شده و در باره اهالی آنجا خیلی بدگفته است. در چین مشاهده کرد که سلطان آژمان از اخلاف چنگیز خان است و خیلی از صنایع چینیان خاصه از ظروف و اوانی ایشان متعجب گردیده و كذلك نقاشی آنها را تمجید کرد و تعجبش وقتی زیاد شد که بشهری که سابقاً رفته بود مراجعت کرده و مشاهده نمود که تمام دیوارها را با تصاویر مضحکه خودش و رفقایش نقش کرده اند. در چین حادثه غریبی برای او رخ داد یعنی روزی در شهری میگذشت و دید کسی بدقت بر او مینگرده و دریافت نمود که از هموطنانش میباشد و سابقاً در دهلی بوده است. از کثرت شوق و شغف هر دو بگریه افتادند و شگفت این که چندین سال بعد از آن این بطوطه برادر خود را در وسط سودان ملاقات کرد. بهر صورت از چین بجناب وطن خویش مراجعت نمود و در عربستان پیاده شده بار چهارم به حج رفت و در او اخر سنه ۷۵۰ بوطن خود رسیده در آنجا مطلع شد که یازده سال است پدرش این دارفانی را وداع گفته. در سنه ۷۵۳ باز بمسافرت پرداخت و این مرتبه با فریقای مرکزی روی آورده به تبوکتو ورود نیگر رسیده و در سنه ۷۵۵ بوطن خود مراجعت نمود. از قرار معلوم این سختیها و ناگوارها چندان بوجودش صدمه نزد زیرا که بیست سال دیگر نیز زندگی کرده و بسن هفتاد و چهار سالگی این جهان فانی را وداع نمود. کتاب سیاحت وی مورد توجه دانشمندان و مایه مسرت خوانندگان است و نظر باین همه زحمت و مشقت که تحمل نمود هیچکس نمیتواند انکار کند که مشارالیه بزرگترین سیاح آن عصر بوده است.